

تقوا

شهید آیت‌الله مرتضی مطهری

این کلمه از کلمات شایع و رایج دینی است، در قرآن کریم به صورت اسمی و یا به صورت فعلی زیاد آمده است، تقریباً به همان اندازه که از ایمان و عمل نام برده شده و یا نام نماز و زکوة آمده و بیش از آن مقدار که مثلاً نام روزه ذکر شده، از تقوا اسم برده شده است. در نهج البلاغه از جمله کلماتی که زیاد روی آنها تکیه شده کلمه تقواست، همچنین خطبه‌ای طولانی هست به نام خطبه متقین. این خطبه را امیرالمؤمنین در جواب تقاضای کسی ایراد کرد که از او خواسته بود توصیف مجسم کننده‌ای از متقیان بکند، امام ابتدا استنکاف کرد و به ذکر سه چهار جمله اکتفا فرمود ولی آن شخص که نامش همّام بن شریح بود و مردی مستعد و برافروخته قانع نشد و در تقاضای خود اصرار و سماجت کرد. امیرالمؤمنین (ع) شروع به سخن کرد و با بیان بیش از صد صفت و ترسیم بیش از صد رسم از خصوصیات معنوی و مشخصات فکری و اخلاقی و عملی متقیان سخن را به پایان رسانید. مورخان نوشته‌اند که پایان یافتن سخن علی همان بود و قالب تهی کردن همّام بعد از یک فریاد همان. مقصود این است که این کلمه از کلمات شایع و رایج دینی است. در میان عامه مردم هم این کلمه زیاد استعمال می‌شود. این کلمه از ماده «وقی» است که به معنای حفظ و صیانت و نگهداری است، معنای «اتقاء» احتفاظ است. ولی تا کنون دیده نشده که در ترجمه‌های فارسی این کلمه را به صورت حفظ و نگهداری ترجمه کنند، در ترجمه‌های فارسی اگر این کلمه به صورت اسمی استعمال شود مثل خود کلمه «تقوا» و یا کلمه «متقین» به پرهیزکاری ترجمه می‌شود: مثلاً در ترجمه «هدی للمتقین» گفته می‌شود: هدایت است برای پرهیزکاران و اگر به صورت فعلی استعمال شود خصوصاً اگر فعل امر باشد و متعلقش ذکر شود به معنای خوف و ترس ترجمه می‌شود مثلاً در ترجمه «اتَّقُوا اللَّهَ» یا «اتَّقُوا النَّارَ» گفته می‌شود از خدا بترسید.

البته کسی مدعی نشده که معنای تقوا ترس یا پرهیز و اجتناب است، بلکه چون دیده شده لازمه صیانت خود از چیزی ترک و پرهیز است و همچنین غالباً صیانت و حفظ نفس از اموری ملازم است با ترس از آن امور چنین تصور شده که این ماده مجازاً در بعضی موارد به معنای پرهیز و در بعضی موارد دیگر به معنای خوف و ترس استعمال شده است و البته هیچ مانعی هم در کار نیست که این کلمه مجازاً به معنای پرهیز و یا به معنای خوف استعمال شود، اما از طرف دیگر موجب و دلیلی هم نیست که تاکید کند که از این کلمه یک معنای مجازی مثلاً ترس یا پرهیز قصد شده، چه موجبی هست که بگوئیم معنای «اتَّقُوا اللَّهَ» این است که از خدا بترسید و معنای «اتَّقُوا النَّارَ» این است که از آتش بترسید، بلکه معنای این گونه جمله‌ها این است که خود را از گزند آتش حفظ کنید و یا خود را از گزند کیفر الهی محفوظ بدارید، بنابراین ترجمه صحیح کلمه تقوا «خود نگهداری» است که همان ضبط نفس است و متقین یعنی «خود نگهداران».

راغب در کتاب مفردات القرآن می‌گوید: «وقایه» عبارت است از محافظت از چیزی از هر چه به او زیان می‌رساند و تقوا یعنی نفس را در وقایه قرار دادن از آنچه بیم می‌رود، تحقیق مطلب این است، اما گاهی به قاعده استعمال لفظ مسبب در مورد سبب و استعمال لفظ سبب در مورد مسبب خوف به جای تقوا و تقوا به جای خوف استعمال می‌گردد، تقوا در عرف شرع یعنی نگهداری نفس از آنچه انسان را به گناه می‌کشاند به اینکه ممنوعات و محرمات را ترک کند.

راغب صریحاً می‌گوید تقوا یعنی خود را محفوظ نگاهداشتن و می‌گوید استعمال کلمه تقوا به معنای خوف مجاز است و البته تصریح نمی‌کند که در مثل اتَّقُوا اللَّهَ معنای مجازی قصد شده و چنان‌که گفته شد دلیلی نیست که تأیید کند در مثل آن جمله‌ها مجازی به کار رفته است.

چیزی که نسبتاً عجیب به نظر می‌رسد ترجمه فارسی این کلمه به «پرهیزکاری» است. دیده نشده تاکنون احدی از اهل لغت مدعی شده باشد که این کلمه به این معنا هم استعمال شده، چنان‌که دیده شد راغب از استعمال این کلمه به معنای خوف اسم برد ولی از استعمال این کلمه به معنای پرهیز نام نبرد، معلوم نیست از کجا و چه وقت و به چه جهت در ترجمه‌های فارسی این کلمه به معنای پرهیزکاری ترجمه شده؟! گمان می‌کنم که تنها فارسی زبانان هستند که از این کلمه مفهوم پرهیز و اجتناب درک می‌کنند، هیچ عرب زبانی در قدیم یا جدید این مفهوم را از این کلمه درک نمی‌کند. شک نیست که در عمل لازمه تقوا و صیانت نفس نسبت به چیزی ترک و اجتناب از آن چیز است اما نه این است که معنای تقوا همان ترک و پرهیز و اجتناب باشد.

ترس از خدا

ممکن است این سوال برای بعضی مطرح شود که ترس از خدا یعنی چه؟ مگر خداوند یک چیز موحش و ترس‌آوری است؟ خداوند کمال مطلق و شایسته‌ترین موضوعی است که انسان به او محبت می‌ورزد و او را دوست می‌دارد، پس چرا باید انسان از خدا بترسد؟ در جواب این سؤال باید گفت مطلب همین‌طور است، ذات خداوند موجب ترس و وحشت نیست. اما اینکه می‌گویند از خدا باید ترسید یعنی از قانون عدل الهی باید ترسید، در دعا وارد است «یا مَنْ لَا یَرْجَى إِلَّا فَضْلُهُ وَلَا یَخَافُ إِلَّا عَدْلُهُ» ای کسی که امیدواری به او، امیدواری به فضل و احسان او است و ترس از او ترس از عدالت او است، ایضاً در دعاست: «جَلَّتْ أَنْ یُخَافَ مِنْكَ إِلَّا الْعَدْلُ وَ أَنْ یُرْجَى مِنْكَ إِلَّا الْإِحْسَانُ وَ الْفَضْلُ» یعنی تو منزهی از اینکه از تو ترسی باشد جز از ناحیه عدالت و از اینکه از تو جز امید نیکی و بخشندگی توان داشت.

عدالت هم به نوبه خود امر موحش و ترس‌آوری نیست، انسان که از عدالت می‌ترسد در حقیقت از خودش می‌ترسد که در گذشته خطاکاری کرده و یا می‌ترسد که در آینده از حدود خود به حقوق دیگران تجاوز کند. لذا در مسئله خوف و رجا که مؤمن باید همیشه هم امیدوار باشد و هم خائف، هم خوشبین باشد و هم نگران، مقصود این است که مؤمن همواره باید نسبت به طغیان نفس اماره و تمایلات سرکش خود خائف باشد که زمام را از کف عقل و ایمان نگیرد و نسبت به ذات خداوند اعتماد و اطمینان و امیدواری داشته باشد که همواره به او مدد خواهد کرد. علی بن الحسین سلام الله علیه در دعای معروف ابوحمزه می‌فرماید: «مَوْلَايَ إِذَا رَأَيْتُ ذُنُوبِي فَزِعْتُ وَإِذَا رَأَيْتُ كَرَمَكَ طَمَعْتُ» یعنی هر گاه به خطاهای خویش متوجه می‌شوم ترس و هراس مرا می‌گیرد و چون به کرم و به وجود تو نظر می‌افکنم امیدواری پیدا می‌کنم.

معنا و حقیقت تقوا

از آنچه در اطراف لغت تقوا ذکر شد تا اندازه‌ای می‌توان معنا و حقیقت تقوا را از نظر اسلام دانست ولی لازم است به موارد استعمال این کلمه در آثار دینی و اسلامی بیشتر توجه شود تا روشن گردد که تقوا یعنی چه؟ انسان اگر بخواهد در زندگی اصولی داشته باشد و از آن اصول پیروی کند، خواه آنکه آن اصول از دین و مذهب گرفته شده باشد، یا از منبع دیگری، ناچار باید یک خط مشی معینی داشته باشد، هرج و مرج بر کارهایش حکمفرما نباشد. لازمه خط مشی معین داشتن و اهل مسلک و مرام و عقیده بودن این است که به سوی یک هدف و یک جهت حرکت کند و از اموری که با هوا و هوسهای آنی او موافق است اما با هدف او و اصولی که اتخاذ کرده منافات دارد خود را «نگهداری» کند. بنابراین تقوا به معنای عام کلمه لازمه زندگی هر فردی است که می‌خواهد انسان باشد و تحت فرمان عقل زندگی کند و از اصول معینی پیروی نماید. تقوای دینی و الهی یعنی اینکه انسان خود را از آنچه از نظر دین و اصولی که دین در زندگی معین کرده خطا و گناه و پلیدی و زشتی شناخته شده حفظ و صیانت کند و مرتکب آنها نشود. حفظ و صیانت خود از گناه که نامش تقواست به دو شکل و دو صورت ممکن است صورت بگیرد و به تعبیر دیگر ما با دو نوع تقوا مواجه می‌باشیم: تقوایی که ضعیف است و تقوایی که قوت است.

نوع اول اینکه انسان برای اینکه خود را از آلودگیهای معاصی حفظ کند، از موجبات آنها فرار کند و خود را همیشه از محیط گناه دور نگهدارد، شبیه کسی که برای رعایت حفظ الصحة خود کوشش می‌کند تا خود را از محیط مرض و میکروب و از موجبات انتقال بیماری دور نگهدارد. سعی می‌کند مثلاً به محیط مالاریا خیز نزدیک نشود، با کسانی که به نوعی از بیماریهای واگیردار مبتلا هستند معاشرت نکند. نوع دوم اینکه در روح خود حالت و قوتی به وجود می‌آورد که به او مصونیت روحی و اخلاقی می‌دهد که اگر فرضاً در محیطی قرار بگیرد که وسائل و موجبات گناه و معصیت فراهم باشد آن حالت و ملکه روحی او را حفظ می‌کند و مانع می‌شود که آلودگی پیدا کند. مانند کسی که به وسائلی در بدن خود مصونیت طبی ایجاد می‌کند که دیگر نتواند میکروب فلان مرض در بدن او اثر کند.

درحال حاضر تصویری که عموم مردم از تقوا دارند همان نوع اول است اگر گفته می‌شود فلان کس آدم با تقوایی است یعنی مرد محتاطی است، انزوا اختیار کرده و خود را از موجبات گناه دور نگه می‌دارد. این همان نوع تقواست که گفته شد ضعیف است. شاید علت پیدایش این تصور این است که از اول تقوا را برای ما «پرهیزکاری» و «اجتناب کاری» ترجمه کرده‌اند و تدریجاً پرهیز از

گناه به معنای پرهیز از محیط و موجبات گناه تلقی شده و کم کم به اینجا رسیده که کلمه تقوا در نظر عامه مردم معنای انزوا و دوری از اجتماع می‌دهد. در محاورات عمومی وقتی که این کلمه به گوش می‌رسد یک حالت انقباض و یا پس کشیدن و عقب نشینی کردن در نظرها مجسم می‌شود.

قبلاً ذکر شد لازمه اینکه انسان حیات عقلی و انسانی داشته باشد این است که تابع اصول معینی باشد و لازمه اینکه انسان از اصول معینی پیروی کند این است که از اموری که با هوا و هوس او موافق است ولی با هدف او و اصول زندگی او منافات دارد پرهیز کند. ولی لازمه همه اینها این نیست که انسان اجتناب کاری از محیط و اجتماع را پیشه سازد، راه بهتر و عالیتر همان طوری که بعداً از آثار دینی شاهد ارائه می‌گردد این است که انسان در روح خود ملکه و حالت و مصونیتی ایجاد کند که آن حالت حافظ و نگهدار او باشد. اتفاقاً گاهی در ادبیات منظوم یا منثور ما تعلیماتی دیده می‌شود که کم و بیش تقوا را به صورت اول که ضعف و عجز است نشان می‌دهد. سعدی در گلستان می‌گوید:

بدیدم عابدی در کوهساری قناعت کرده از دنیا به غاری
چرا گفتم به شهر اندر نیایی که باری بند از دل برگشایی
بگفت آنجا پریریان نغزند چو گل بسیار شد پیلان بلغزند

این همان نوع از تقوا و حفظ و صیانت نفس است که در عین حال ضعف و سستی است. اینکه انسان از محیط لغزنده دوری کند و نلغزد، هنری نیست، هنر در این است که در محیط لغزنده خود را از لغزش حفظ و نگهداری کند. یا اینکه باباطاهر می‌گوید:

ز دست دیده و دل هر دو فریاد هر آنچه دیده ببند دل کند یاد
بسازم خنجری نیشش ز فولاد زخم بر دیده تا دل گردد آزاد

شک نیست که چشم به هر جا برود دل هم به دنبال چشم می‌رود و دست نظر رشته کش دل بود، ولی آیا راه چاره این است که چشم را از بین ببریم؟ یا اینکه راه بهتری هست و آن اینکه در دل قوتی و نیروئی به وجود بیاوریم که چشم نتواند دل را به دنبال خود بکشانند، اگر بنا باشد برای آزادی و رهایی دل از چشم خنجری بسازیم نیشش ز فولاد، یک خنجر دیگر هم برای گوش باید تهیه کنیم زیرا هر چیزی را که گوش می‌شنود دل یاد می‌کند و همچنین است ذائقه و لامسه و شامه، آن وقت انسان درست مصداق همان شیر بی دم و سر و اشکمی است که مولوی داستانش را آورده است.

اجبار عملی

در کتب اخلاقی گاهی از دسته‌ای از قدما یاد می‌کنند که برای آنکه زیاد حرف نزنند و سخن لغو یا حرام به زبان نیاورند سنگریزه در دهان خود می‌گذاشتند که نتوانند حرف بزنند، یعنی اجبار عملی برای خود درست می‌کردند. معمولاً دیده می‌شود که از این طرز عمل به عنوان نمونه کامل تقوی نام برده می‌شود، در صورتی که اجبار عملی به وجود آوردن برای پرهیز از گناه و آنگاه ترک کردن گناه کمالی محسوب نمی‌شود، اگر توفیق چنین کاری پیدا کنیم و از این راه مرتکب گناه نشویم البته از گناه پرهیز کرده‌ایم اما نفس ما همان اژدهاست که بوده است فقط از غم بی آلتی افسرده است. آنوقت کمال محسوب می‌شود که انسان بدون اجبار عملی و با داشتن اسباب و آلات کار از گناه و معصیت پرهیز کند، این‌گونه اجتنابها و پهلوی تهری کردنها اگر کمال محسوب شود از جنبه مقدمیتی است که در مراحل اولیه برای پیدا شدن ملکه تقوا ممکن است داشته باشد، زیرا پیدایش ملکه تقوا بعد از یک سلسله ممارست و تمرینهای منفی است که صورت می‌گیرد. اما حقیقت تقوا غیر از این کارهاست، حقیقت تقوا همان روحیه قوی و مقدس عالی است که خود حافظ و نگهدارنده انسان است، باید مجاهدت کرد تا آن معنا و حقیقت پیدا شود.

تقوا در نهج البلاغه

در آثار دینی خصوصاً در نهج البلاغه که فوق العاده روی کلمه تقوا تکیه شده است. همه جا تقوا به معنای آن ملکه مقدس که در روح پیدا می‌شود و به روح قوت و قدرت و نیرو می‌دهد و نفس اماره و احساسات سرکش را رام و مطیع می‌سازد به کار رفته، در خطبه ۱۱۲ می‌فرماید: «إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ حَمَتُ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ مَحَارِمَهُ وَ أَلَزَمَتْ قُلُوبَهُمْ مَخَافَتَهُ حَتَّى أَسْهَرَتْ لَيَالِيَهُمْ وَ أَظْمَتَتْ هَوَاجِرَهُمْ» یعنی تقوای خدا، دوستان خدا را در حمایت خود قرار داده و آنها را از تجاوز به حریم محرمات الهی نگه داشته است و خوف خدا

را ملازم دل‌های آنها قرار داده است تا آنجا که شب‌های آنها را زنده و بیدار نگه داشته و روزهای آنها را قرین تشنگی (تشنگی روزه) کرده است.

در این جمله‌ها با صراحت کامل تقوا را به معنای آن حالت معنوی و روحانی ذکر کرده که حافظ و نگهبان از گناه است و ترس از خدا را به عنوان یک اثر از آثار تقوا ذکر کرده. از همین جا می‌توان دانست که تقوا به معنای ترس نیست بلکه یکی از آثار تقوا این است که خوف خدا را ملازم دل قرار می‌دهد. در آغاز مطلب ذکر شد که معنای اتَّقُوا اللَّهَ این نیست که از خدا بترسید.

در خطبه ۱۶ نهج البلاغه می‌فرماید: «ذِمَّتِي بِمَا أَقُولُ رَهِيْنَةً وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ إِنَّ مَنْ صَرَحَتْ لَهُ الْعِبَرَةُ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْمَثَلَاتِ حَزَنَهُ التَّقْوَى عَنْ تَقَحُّمِ الشُّبُهَاتِ» یعنی ذمه خود را در گرو گفتار خود قرار می‌دهم و صحت گفتار خود را ضمانت می‌کنم. اگر عبرت‌های گذشته برای شخصی آینه آینده قرار گیرد تقوا جلو او را از فرو رفتن در کارهای شبهه ناک می‌گیرد. تا آنجا که می‌فرماید: «أَلَا إِنَّ الْخَطَايَا خَيْلٌ شَمْسٌ حُمِلَ عَلَيْهَا رَاكِبُهَا وَ خُلِعَتْ لُجْمُهَا فَتَقَحَّمَتْ بِهِمْ فِي النَّارِ أَلَا وَ إِنَّ التَّقْوَى مَطَايَا ذُلِّلَ حُمِلَ عَلَيْهَا رَاكِبُهَا وَ أُعْطُوا أَرْزَمُهَا فَأَوْرَدَتْهُمْ الْجَنَّةَ» یعنی مثل خلاف کاری و زمام را به کف هوس دادن، مثل اسب‌های سرکش و چموشی است که لجام را پاره کرده و اختیار را تماماً از کف آنکه بر او سوار است گرفته و عاقبت آنها را در آتش می‌افکند و مثل تقوی مثل مرکب‌هایی رهوار و مطیع و رام است که مهار آنها در اختیار آن کسانی است که بر آنها سوارند و آنها را وارد بهشت می‌سازند.

در اینجا درست و با صراحت کامل تقوا یک حالت روحی و معنوی که ما از آن به ضبط نفس و یا مالکیت نفس تعبیر می‌کنیم معرفی شده است. ضمناً در اینجا حقیقت بزرگی بیان شده و آن اینکه لازمه مطیع هوا و هوس بودن و عنان را به نفس سرکش واگذاریدن، زبونی و ضعف و بی شخصیت بودن است، انسان در آن حال نسبت به اداره حوزه وجود خودش مانند سواره زبونی است که بر اسب سرکشی سوار است و از خود اراده و اختیاری ندارد و لازمه تقوا و ضبط نفس، افزایش قدرت اراده و شخصیت معنوی و عقلی داشتن است، مانند سوار ماهر و مسلطی که بر اسب تربیت شده‌ای سوار است و با قدرت فرمان می‌دهد و آن اسب با سهولت اطاعت می‌کند.

آن کس که بر مرکب چموش هوا و هوس و شهوت و حرص و طمع و جاه طلبی سوار است و تکیه گاهش این امور است زمام اختیار از دست خودش گرفته شده و به این امور سپرده شده، دیوانه‌وار به دنبال این امور می‌دود، دیگر عقل و مصلحت و مال اندیشی در وجود او حکومتی ندارد و اما آنکه تکیه‌گاهش تقواست و بر مرکب ضبط نفس سوار است عنان اختیار در دست خودش است و به هر طرف که بخواهد در کمال سهولت فرمان می‌دهد و حرکت می‌کند.

در خطبه ۱۸۹ می‌فرماید: «فَإِنَّ التَّقْوَى فِي الْيَوْمِ الْحَرِّ وَالْجَنَّةُ وَ فِي غَدِ الطَّرِيقِ إِلَى الْجَنَّةِ» یعنی تقوی در امروزه دنیا برای انسان به منزله یک حصار و بارو و به منزله یک سپر است و در فردای آخرت راه بهشت است. نظیر این تعبیرات زیاد است مثل تعبیر به اینکه «إِنَّ التَّقْوَى دَارُ حِصْنٍ عَزِيزٍ وَ الْفُجُورُ دَارُ حِصْنٍ ذَلِيلٍ لَا يَمْنَعُ أَهْلَهُ وَ لَا يُحَرِّزُ مَنْ لَجَأَ إِلَيْهِ» (خطبه ۱۵۵) که تقوا را به پناهگاهی بلند و مستحکم تشبیه فرموده است. این مقدار که گفته شد برای نمونه بود که معنای واقعی و حقیقت تقوا از نظر اسلام شناخته شود و معلوم شود که واقعاً چه کسی شایسته است که به او متقی و با تقوا گفته شود، معلوم شد که تقوا حالتی است روحی در انسان که برای روح حالت حصن و حصار و حرز و اسلحه دفاعی و مرکب رام و مطیع را دارد و خلاصه یک قوت معنوی و روحی است.

والسلام علیکم ورحمه‌اله و برکاته

(ادامه دارد)